

اطمینان می دهیم
پرچم سنوار زمین نمی ماندحزب الله
وارد مرحله جدید جنگ شدصفحه ۷
شنبه ۲۸ مهر ۱۴۰۳ | ۱۵ ربيع الثانی ۱۴۴۴ | ۱۹ اکتبر ۲۰۲۴ | سال شانزدهم | شماره ۸۱۵۷ | صفحه ۸ - ۵۰۰۰ تومان

۱۴۰ سال و ۳۷ روز گذشت

تولد
یک اسطوره

پرونده «وطن امروز» درباره شهادت یحیی سنوار

قهرمان بزرگ فلسطین چهارشنبه شب در درگیری مستقیم با نظامیان صهیونیست در تل السلطان رفح به شهادت رسید

صفحات ۲۰۱، ۷، ۸ و



عکس: رویترز

ستاره ماه اکتبر

که ارتش اسرائیل از آخرین لحظات عمر او منتشر کرد، یک صحنه ماندگار است. مردی که تنها و زخمی - نه در زیر تونل های تو در توی غزه، بلکه روی زمین - با تنی مجروح و خسته، دستی زخمی و نفس های به شماره افتاده، چوبی را به سمت پهباد اسرائیلی که به او نزدیک شده است پرت می کند. این صحنه پرشکوه ترین لحظات نزدیک به مرگ یک ابرمرد است؛ ابرمردی که همه چیزش حتی آبرویش را برای راه مقدسش گذاشت.

مردی که هیچگاه نترسید؛ به معنای واقعی کلمه نترسید و دلیل این نترسیدن را خودش قبلاً گفته بود: «من از مرگ نمی ترسم چون امام علی بن ابیطالب گفته است در روزی که قرار نباشد خمیاری، هیچ کس نمی تواند تو را بکشد و در روزی که قرار است بمیری، هیچ کس نمی تواند جلوی آن را بگیرد».

۲۸ سال قبل وقتی صهیونیست ها مهندس «یحیی عیاش» فرمانده شاخه نظامی حماس (کتاب شهید عزالدین قسام» را ترور کردند، برنامه های روتین تلویزیون اسرائیل قطع شد و اعلام شد «اسرائیلی ها از امشب آرام بخوابند، مهندس را کشتیم»، و حالا با شهادت یک یحیای دیگر، چنان خوشحالی کردند که به یاد نداشتند در طول این یک سال (که فرماندهان و رهبران بزرگی به شهادت رسیدند) برای قتل کسی این اندازه خوشحال شده باشند. بلکه مردان بزرگ را می توان از دشمنان شان شناخت. «ابو ابراهیم» ۲۹ اکتبر ۱۹۶۲ به دنیا آمد، ۱۸ اکتبر ۲۰۱۱ از زندان های اسرائیل آزاد شد، ۷ اکتبر ۲۰۲۳ با توفان الاقصی بزرگ ترین ضربه تاریخ نامشروع صهیونیست ها را به آن خبیث ها وارد کرد و ۱۶ اکتبر ۲۰۲۴ با شهادت مردانه اش - درست مثل شیخ عزالدین قسام که ۸۹ سال پیش تا پای جان با انگلیسی های اشغالگر فلسطین جنگید - به اسطوره ابدی فلسطینیان تبدیل شد.

«سنوار» ستاره ماه اکتبر است.

وقتی بعد از شهادت هنیه، به جای او بر کرسی رهبری حماس نشست، همه تلاش شان را کردند تا سنوار زنده نماند. همه می دانیم ریاست دفتر سیاسی حماس در مقایسه با فرماندهی شاخه نظامی چه جایگاهی دارد. سنوار مرد مبارزه بود - هر چند سیاست را هم خوب می دانست - اما وقتی به ریاست دفتر سیاسی انتخاب شد، این جایگاه را در رده فرماندهی قسام بالا آورد. حالا، هم میدان و هم دیپلماسی دست او بود. سنوار بود که تعیین می کرد چه کاری شود و چه کاری نشود؛ مردی که در سخت ترین روزها و در زیر دید همه دستگاه های عریض و طویل امنیتی - اطلاعاتی اسرائیل، در میانه یک جنگ تمام عیار، بیشتر از یک سال در گستره ای به اندازه ۳۶۰ کیلومتر مربع، آن هم در حالی که بخش های زیادی از غزه در اشغال ارتش اسرائیل بود، به تونل های تو در توی غزه در زیر زمین می رفت و می آمد و نبض مبارزه را در دست داشت و بهتر از هر کس دیگری می دانست که پایان این راه چیست.

سنوار آنقدر بزرگ بود که پیش از شهادت باید او را می شکستند. دروغ ها و تهمت هایی که به او زدند را مرور کنیم. اینکه به همراه خانواده اش در امن ترین جا زندگی می کند، اسرای اسرائیلی را با خود این طرف و آن طرف می برد تا سبیر بلاش باشد و از آن کثیف تر اینکه، رجالهایی حتی در داخل ایران به نمایندگی از صهیونیست ها، او را به جاسوس اسرائیل (۱) - یا اگر خیلی می خواستند اجرای توفان متهمش می کردند.

جاسوسی سنوار برای اسرائیل همانقدر مضحک بود که بگوییم نتانیاهو مامور مخفی ایران است اما دشمن از همین حربه هم برای شکستن او استفاده کرد و چه بدبختانه که در ایران کسانی با آنها همراهی کردند. سنوار اما نشکست و پرچم حماس و از آن بالاتر پرچم مبارزه را تا آخرین لحظه - دقیقاً تا آخرین لحظه عمرش - بالا نگه داشت. تصویری

نگاه
مهدی بختیاری: «ما تصمیم گرفتیم با هر چه داریم از مردمان دفاع کنیم. توان دشمن با تانک و هواپیما قابل مقایسه با توان مردم ما نیست. آنها توقع دارند ما تسلیم شویم و در سکوت همه ما را سلاخی کنند؟ این غیرممکن است».

فرمانده شهید «یحیی سنوار» (ابو ابراهیم) ***

ظاهراً عمر چریک ها و مبارزان چیزی حول و حوش ۶۰ تا ۶۵ سال است؛ حاج قاسم، سید حسن نصرالله، ابومهدی مهندس، محمد ضیف، سیدفواد شکر، اسماعیل هنیه، ابراهیم عقیل و... همه اینها تا همین حدود زندگی کردند. یحیی سنوار آخرین نفر از این سلسله تا امروز است که در ۶۲ سالگی، درست در میانه میدان و همانطور که آرزویش را می کرد، با یک تی شرت ساده بر تن به همراه یک چفیه و اسلحه و خشاب و نارنجکی که در دست دارم نه با سسکته و مریضی و کرونا، بلکه در وسط میدان کشته شوم و این بهترین هدیه ای است که دشمن می تواند به من بدهد. سنوار همانطور که آرزویش را داشت رفت؛ مردی که ۲۳ سال از عمرش را در زندان های اسرائیل گذراند و در همان زندان هم که بود به مبارزه فکر می کرد و بعد هم که آزاد شد، در غزه ماند و رهبری حماس در پایتخت مقاومت فلسطین (غزه) را بر عهده گرفت.

طراح بزرگ «توفان الاقصی»، دشمن سطح اول اسرائیل بود (مطلوب رقم الاول) ولی نه عقب نشست و نه یک لحظه به آنها باج داد. ۳ سال قبل وقتی در نشست خبری علنا گفت «من به خیابان می روم و اسرائیل چند دقیقه وقت دارد تا جنگنده هایش را بفرستد تا مرا ترور کند»، مشخص بود سنوار سرسخت تر از این حرف هاست که بخواد اسرائیل را آرام بگذارد. با توفان الاقصی و ضربه هولناکی که او و یارانش به پیکره صهیونیسم زدند، سنوار بیش از پیش روی مغز نتانیاهو رفت

خود به نسل های متمادی، ممکن بودن مقاومت را نشان دهد. صهیونیست های سرخوش از شهادت یحیی، سرمستانه و جاهلانه تصاویر لحظات آخر حیات پرافتخار چون اوبی را منتشر کردند و غافل بودند که هم مسلک آنان یعنی یزید نیز سرمست از پیروزی ظاهری بر قیام خونین یک امام مظلوم نیز مرتکب چنین اشتباهی شده بود. تصاویر ثبت شده از مقاومت جانانه، شجاعت مثال زدنی و در نهایت شهادت مظلومانه سنوار همان قابی بود که برای یک ملت تحت ستم، زبان مشترک می سازد. رویای یحیی شدن از امروز به دستور العمل زندگی میلیون ها کودک در غزه، کرانه باختری، لبنان و تمام سرزمین هایی تبدیل می شود که محکوم به زندگی کردن در مجاورت با جانی ترین و شرورترین رژیم نژادپرست جهان هستند.

میزانسن چیده شده در آخرین قاب از حیات سنوار، تمام عناصر و ارمان های او را به هنرمندانه ترین و الهام بخش ترین شکل ممکن مقابل چشمان نظاره گر جهان قرار داد؛ مردی که وطن برایش استراحتگاهی بی هویت نبود، مرز میان ایده و عملش نامرئی بود و آنچنان در برابر مرگ سرفرازانه ایستاده بود که بهای زندگی را به رخ همگان می کشید. مهم ترین ممیزه ای که همه از دوران حیات سنوار به خاطر می آوردند، توانایی او بود که در برابر دشمنان بود نیز از این قاعده خارج نبود. یحیی با داستان خالی و چشم هایی مسلح به حقیقت، چنین تصویری را برای تاریخ به یادگار گذاشت. هیچ کس حدیث چشم های او را فراموش نخواهد کرد؛ قاتلش بیشتر!

حدیث چشمان یحیی

فلسطین به نمادین ترین شکل ممکن و در مقابل چشم های مضطر مردمانی ثبت شد که او را حاضر غایب در میان تمام مبارزات خویش می دیدند. این حسن تقدیر الهی برای مجاهدی همچون او بود که در میان یک نبرد نابرابر و آزادیخواهانه به شکلی به شهادت رسید که هر نگاه حق طلبی را به حیرت وادارد. مقاومت در دهه های گذشته بویژه یک سال اخیر، شهیدان کم نظیری را تقدیم تاریخ و آگاهی بشر کرد اما نمی توان کیفیت شهادت هیچ کدام را با یحیی سنوار مقایسه کرد. اشغالگران تمام اعتبار خود را برای یافتن او به میدان آوردند،



مقاومت و مردم و مبارزه به یادگار گذاشت. یحیی سنوار با صورتی پوشانده به نقطه مقابل خود زل زد، گو آنکه بلند شو کرانی از شیر و عسل در خانه پدری مقابلش گذاشته اند. او فریم آخر زندگی را برای نسل پشت نسلی که تا روز آزادی می جنگند با چشم های خود به ثبت رساند. نگاه او نه ترس داشت و نه اضطراب. یحیی با چشم هایش تنها می خواست بار سنگین حقیقت را بر نگاه بینندگان که پس از او می آیند بیندازد و دم آخر را سبکبارتر به سینه فرو بخشد. او خیره ماند تا فریم آخر ثبت شود. او رفت اما نگلش ماند و او نیک می دانست این نگاه مهم ترین میراث از او خواهد بود. چشم هایی که نسبشان به تاریخ برمی گشت و تاریخ تنها سلاح ملتی آواره در صفحات سیاه زمان است. او در خون خود غلتید، آنچنان که نسب نامش به یحیای نبی و ذبیحی مظلومانه می رسید. او تمام شد، آنچنان که هیچ شهیدی در انتها به پایان نرسیده و نامیرا مانده است؛ یحیی سنوار تازه تبدیل به داستانی شد که تاریخ را هدایت می کند، افسانه ها را از آسمان به زمین می کشد و لای لای شبنامه مادرها به خون به جوش آمده کودکانی تزریق می شود که با صدای بمب بیدار می شوند.

شهادت یحیی سنوار فرمانده افسانه ای مقاومت